

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مانتلی ریویو
نویسنده: پاول وارگان
برگردان: علی اورنگ
ویراستاری و ارسال: علی مشرف
۲۹ اپریل ۲۰۲۳

ناتو و جنگ طولانی علیه جهان سوم

(۳)



روسیه و جهان

در سال ۱۹۸۷، میخائیل گوربچف دیدگاهی را برای "خانه مشترک اروپائی" ارائه داد: دکترین خود نگهداری جانشین دکترین بازدارنی می شود، همانطور که بعداً اظهار کرد، درگیری نظامی را در اروپا غیر ممکن می سازد. فقط سه سال بعد، و عده یک نظم امنیتی بر اساس پیشنهادات گوربچف شروع به شکل گیری کرد. برای مدتی، به نظر می رسید که قابل دسترسی بود. منشور پاریس برای یک اروپای جدید، که به وسیله کشور های عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا در نوامبر ۱۹۹۰ به تصویب رسید، زمینه هائی را برای معماری امنیت مشترک بر پایه "احترام و همکاری" که در منشور سازمان ملل متحد هم قید شده بود در خود داشت. این مدل جدید امنیت متقابل شامل کشورهای عضو شوروی سابق، و روسیه می شد.^{۲۳}

ظاهراً، اعضای ناتو از این پروسه حمایت کردند و تعهداتی را که جیمز بیکر در سال ۱۹۹۰ به گوربچف در مورد این که ناتو "یک اینچ به شرق توسعه داده نمی شود" داده بود، دوباره تأیید کردند. نشریه المانی اشپیگل اخیراً اسناد و سوابق انگلستان را از سال ۱۹۹۱ افشاء کرد که در آن مقامات امریکا، انگلستان، فرانسه، و المان صریح و بدون ابهام بودند: "ما نمی توانیم... عضویت ناتو را به پولند و دیگران بدهیم."^{۲۴} اما به طور خصوصی، دولت امریکا مشغول

برنامه ریزی برای عصر هژمونی اش بود. “ما غالب شدیم، آنها نشدند،” جرج اچ. دبلیو. بوش به هلموت کهل در فبروری ۱۹۹۰ گفت، همان ماه امریکا به پروسه سازمان امنیت و همکاری اروپا چراغ سبز نشان داد. “ما نمی توانیم اجازه دهیم که شوروی ها پیروزی را از آواره های شکست بیرون بکشند.” هیچ سازمانی “جانشین ناتو به عنوان تضمین کننده امنیت و ثبات غرب نمی شود،” بوش به رئیس جمهوری فرانسه فرانسوا میتران در اپریل آن سال گفت، بدون تردید اشاره اش به پیشنهادهایی بود که در حال شکل گیری در اروپا بود. امواج پیاپی توسعه ناتو ایده ای که یک معماری امنیت مشترک (خارج از تسلط امریکا) ممکن است که در قاره اروپا ظاهر شود را تدریجا از بین رفت.^{۲۵}

با این وجود، حتی تا سال ۲۰۰۶، وزیر امور خارجه روسیه سرگی لاورف در مورد مشارکت در یک “ناتو تحول یافته” صحبت کرد که توجیه آن را در پیشنهادهایی که برای غیرنظامی کردن و همکاری متقابل در خطوطی که در سال ۱۹۹۰ در منشور پاریس ارائه شده بود، می توان یافت. اما ناتو خود را به طرف مرزهای روسیه گسترش داد (در کنار روسیه نه بلکه علیه آن). این سیاست توسعه طلبانه فرایندهای ادغام منطقه ای را که در حال پیشروی بود، مورد هدف قرار می داد. در پی بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸، روسیه و چین به ایجاد زیرساخت های جدید خود برای همکاری منطقه ای به طور چشمگیری سرعت دادند. به موازات آن، چین رفرم های تکنیکی (عمیق) در جهت استقلال بیشتر از بازارهای امریکا اجراء کرد، برنامه های توسعه و مؤسسات مالی به وجود آورد که می توانستند خارج از حوزه نفوذ امریکا عمل کنند. همراه با برازیل، هندوستان، و افریقای جنوبی، روسیه و چین در سال ۲۰۰۹ پروسه ایجاد بریکس شروع شد. ابتکار کمربند و جاده فقط چهار سال پیش به راه افتاد. این فعالیت ها همزمان با افزایش فروش انرژی روسیه هم به چین و هم به اروپا بود و شرکت بسیاری از کشورهای اروپایی در ابتکار کمربند و جاده. اصرار اتحادیه اروپا به سیاست بیرحمانه ریاضت اقتصادی و پس از فرسودگی بنادر و پلها (زیرساخت ها) به علت عدم سرمایه گذاری در آنها اعضای آن به چین روی آوردند. این رویدادها نقطه شروعی بود برای اولین بار در چندین قرن که تجارت در اوراسیا خارج از چارچوب خصومت آمیز و بر اساس مشارکت به جای سلطه، صورت بگیرد.^{۲۶}

این روش از تجارت تهدیدی بود بر به اصطلاح ‘نظم جهانی مبتنی بر قانون’، مجموعه هنجارهای غیر رسمی که سلطه اقتصادی و سیاسی امریکا را حفظ می کند. از عصر شوروی، ستراتیژیست های امریکا تهدید ویژه تجارت انرژی اروپایی-روسی علیه منافع امریکا را شناختند، خطاری که به وسیله دولت امریکا از بوش تا بایدن تکرار شد. بنابراین درک روشن این بود که این روند باید متوقف می شد. وقتی که حرکت غرب به طرف پیرامون شرقی اروپا ادامه پیدا کرد، خطوط این ستراتیژی روشن تر شد. گزارش هائی مثل مقابله با روسیه: رقابت از موضع برتر، در سال ۲۰۱۹ به وسیله اندیشکده رند انتشار یافت، و به امر ستراتیژیکی که برژینسکی بیش از دو دهه قبل آن را شناخته بود، معنی داد. از توقف صادرات گاز روسیه به اروپا و مسلح کردن اوکراین، تا تشویق به تغییر رژیم (رژیم چنچ) در بلاروس و تشدید تنش ها در جنوب قفقاز، این گزارش لیست بزرگی از اقداماتی را ارائه می دهد که هدفش از هم پاشیدگی آن است. اگر روسیه داوطلبانه تسلیم به منافع غرب نشود، مجبور به این کار خواهد شد، حتی اگر کل اوراسیا مجبور به پرداخت هزینه آن شود. به نو استعمار کشی اوکراین (هدفی که هزینه ۵ میلیارد دلاری را قبل از سال ۲۰۱۴ ضروری ساخت) یک حرکت بسیار مهمی را روی صفحه شطرنج اوراسیا را نمایندگی می کرد، درست همانطور که برژینسکی پیش بینی کرده بود.^{۲۷}

تهدید آشکاری را که این سیاست ها بر امنیت روسیه به وجود می آوردند برای رهبری امریکا حداقل از سال ۲۰۰۸ واضح بود. “کارشناسان به ما می گویند که روسیه به ویژه نگران بود که اختلافات عمیق در اوکراین برسر عضویت در ناتو، با اکثریت روس تبارهای مخالف عضویت در آن، می تواند به جدائی عمیق، همراه با خشونت یا بدتر از آن

جنگ داخلی، منجر شود،” رئیس سازمان سیا و بلیام برنس به سفیر امریکا در مسکو نوشت. “در اینصورت، روسیه باید تصمیم بگیرد که آیا دخالت بکند یا نه؛ تصمیمی که روسیه می خواهد با آن مواجه نشود.”^{۲۸}

روسیه دو راه در پیش رو داشت: تسلیم شدن به یک کشور پیرامونی (فرعی) که در دهه ۱۹۹۰ به آن تحمیل شد، یا ادغام عمیق تر با دیگر کشورهای اوراسیا. این نوع از شکاف همچنین انعکاسی از دو گرایش در طبقات حاکم در روسیه می باشد. یکی از آنها امیدوار بود که روسیه ائتلاف نزدیکتری را با سرمایه مالی غرب هماهنگ با مدل دهه ۱۹۹۰ در پیش می گرفت، که شاهد افزایش شدید ثروت تعداد محدودی به نسبت خارق العاده ای بود. این گرایش هوا خواهانی در افرادی مثل آلکسی ناوالنی پیدا کرد، که مشاورش لئونید ولکوف یک ستراتیژی سیاسی ارائه می دهد که، در یک پروژه تغییر رژیم با هدف بازگرداندن طبقه کمپرادور طرفدار غرب و با حمایت طبقه متوسط حرفه ئی در حال رشد در شهرهای بزرگ، چپ را کنار می زد. دیگری یک گرایش سرمایه داری دولتی را نمایندگی می کند که در پی تمرکز بیشتر قدرت اقتصادی بود و در نهایت می توانست در یک اقتصاد مبتنی بر دخالت دولت راهش را پیدا کند. برای مدت طولانی، دولت ولادیمیر پوتین این دو گرایش را مدیریت کرد، الاکنگی پر مخاطره بین نئو لیبرالیسم تهاجمی و تلاش برای استقلال اقتصادی. اما در شرایطی که تضادها با افزایش تهاجمات غرب تشدید می شدند، مسیر توسعه روسیه تدریجاً به طرف گرایش دوم مستقر شد. امروز به شکل شگفت انگیزی که تحریم های غرب نتیجه معکوس (بومرنگ زده) داشته است، خود را نشان می دهد. روسیه حالا به طور منظم چین سوسیالیست را به عنوان مدلی برای تقلید ترویج می دهد.^{۲۹}

علائم حرکت به طرف این گرایش در سال ۲۰۰۷ قابل رؤیت بود. در آن سال، پوتین در کنفرانس امنیت مونیخ یک سخنرانی ارائه داد. تضعیف قوانین بین المللی، گسترش جهانی قدرت امریکا، و “استفاده بیش از حد و بدون کنترل نیرو،” او گفت، به وجود آورنده شرایط عمیق عدم امنیت در سراسر جهان بودند. او این تحولات را با پویندگی نابرابری جهانی و مسأله فقر بی ارتباط نمی دانست، یکی از مکانیسم های اصلی امپریالیسم را اینطور تعریف کرد: “کشورهای توسعه یافته همزمان یارانه های کشاورزی خود را حفظ کرده و دسترسی به تولیدات معماری فناوری برتر (تکنولوژی پیشرفته) را برای بعضی از کشورها محدود می کنند،” سیاستی که به حفظ عقب افتادگی شدیدی در جهان سوم کمک کرده است. برای پوتین، سیاست قدرت نمائی نظامی یک جانی در جهت پیشبرد سیاست تمکین بود، که نه فقط در ناتو به نمایش گذاشته می شد اما در اشکال دیگر قدرت نظامی امریکا در سطح جهان خود را بروز می داد.

اگر تهاجم غرب روسیه را به طرف اولویت دادن به توسعه مستقل کشاند، آن فرایند تاریخی همچنین روسیه را به طرف همکاری در پروژه های بزرگ با جهان سوم برد. در روسیه تهدید به “بازگشت به دهه ۱۹۹۰” چیزی به جز خطر از بین بردن شرایطی که برای استقلال اقتصادی ایجاد شده است، نبود و به وجود آوردن آن نوعی از تحقیر که بیشتر ملل جهان آن را تجربه کردند. این، به نوبه خود، جهان تک قطبی تحت رهبری امریکا را قوی تر کرده و ظرفیت های چند جانبه گرائی معنی دار را در نظام جهانی تضعیف می کند. عکس العمل روسیه به یکپارچگی اوراسیا شتاب بخشیده است (در پی روابط قوی با چین، هندوستان، و همسایگان منطقه ئی اش) در حالی که مشارکت هایش را با ایران، کوبا، ونزوئلا، و دیگر کشورهای هائی که تحت فشار امپریالیسم هستند گسترش می دهد. از امریکای لاتین تا آسیا، بسیاری از کشورها عکس العمل مشابه داشتند. اگر کشور-دولت و هویت روسیه مابین گرایش های شرقی و غربی در یک نوسان بدون کنترل بود (در حالی که عقاب نماد ملی اش به طور مبهم به هر دو جهت نگاه می کردند) روسیه در نهایت در وضعیتی قرار می گرفت که خود را هم در گذشته و هم حال قویاً در جهان سوم مستقر می کرد. “غرب آماده است که از هر خطی برای حفظ نظام نئو استعماری عبور کند که به آن اجازه دهد با اتکا به بقیه جهان زندگی کند،” پوتین در

سال ۲۰۲۲ گفت. غرب حاضر است که “به خاطر سلطه دالر و تکنولوژی جهان را چپاول کند، از بشریت خراج واقعی بگیرد، منبع اولیه ثروت بدون استحقاقش را تصاحب کند، این چیزی به جز رانت پرداختی به هژمون نیست.”^{۳۰}

الزامات مادی که روسیه و جهان سوم را به سوی مشارکت کشانده است، انزوای قدرت های غربی در جنگ محکومیت و محاصره اقتصادی علیه روسیه را توضیح می دهد. در حالی که سران غرب شکل گیری اتحاد جهانی در محکومیت حمله به اوکراین را اعلام کردند، “اتحادیه اروپا و جهان در کنار مردم اوکراین می ایستند،” اولاف اسکوگ نماینده اتحادیه اروپا در سازمان ملل متحد گفت، اما اعداد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویر دیگری را ارائه می دهند. در اجلاس اضطراری برای رأی گیری در مورد “تهاجم علیه اوکراین” در مارچ ۲۰۲۲، ۱۴۱ کشور در حمایت از آن رأی دادند، ۳۵ کشور رأی ممتنع دادند و ۵ کشور علیه آن رأی دادند. ۴۰ کشوری که رأی ممتنع یا علیه آن رأی دادند شامل هندوستان و چین- مجموعاً اکثریت جمعیت جهان را شامل می شود. نیمی از این کشورها از قاره آفریقا بودند.^{۳۱}

اگر ملل جهان به اساس رأی محکومیت روسیه تقسیم شوند، آنها در مخالفت بر جنگ اقتصادی علیه روسیه باقی می مانند. در اینجا، کشورهای غرب قدیم خود را کاملاً منزوی می یابند. از ۱۴۱ کشوری که روسیه را محکوم کردند، فقط ۳۷ کشور از بلوک امپریالیست قدیم و وابستگانشان تحریم ها را علیه روسیه اجرا کردند: انگلستان، کانادا، کوریای جنوبی، سوئیس، جاپان، استرالیا، نیوزلند، تایوان، سنگاپور، و ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا. تحریم ها “مکانیسمی برای ایجاد صلح و توافق” نیستند، وزیر امور خارجه ارجنتاین سانتیاگو کافیرو گفت. “ما اقدام به هیچ گونه عمل تلافی جویانه نخواهیم کرد چون ما می خواهیم که روابط خوبی با همه دولت ها داشته باشیم،” رئیس جمهور مکزیکو آندرس مانوئل لویز اوبرادور گفت.^{۳۲} در نومبر، ۸۷ کشور رأی ممتنع یا مخالف علیه یک قطعنامه ای دادند که از روسیه درخواست می کرد به اوکراین غرامت بدهد. جهان سوم نمی خواهد که هیچ نقشی در بند و بست های محور آتلانتیک شمالی (ناتو) داشته باشد.

غرب منزوی و نادیده گرفته شده یکبار دیگر به تهدید، تهمت و تحریک کشورهای فقیر برای ملحق شدن به نغمه سرایان محکومیت اخلاقی و جنگ اقتصادی علیه روسیه متوسل شده است. در اوج این تهدیدها، موضوع تنبیه و مجازات مطرح می شود. امریکا هندوستان، چین و دیگر کشورهایی را که روابط اقتصادی شان با روسیه را ادامه دهند تهدید به تحریم کرده است، حتی وقتی که در حرکتی برای تعدیل آثار بالا رفتن قیمت نفت به دنبال احیای نیکلاس مادورو در ونزوئلا بود. این چیزی به جز تهدید ملل جهان برای حمایت از ستمگران نیست.^{۳۳}

در این جنگ سرد جدید، مثل جنگ های استعماری قرن پیش، آرزوهای بسیاری برای ساختن زندگی هائی بر مبنای شأن انسان ماورای خطوط گسل ایدئولوژیک بنا شده است. امروز، ارتباطات بین کشورهای جهان سوم علیه تهدیدات امپریالیسم درحال استحکام است. چین شی جین پینگ و هند نارندرا مودی، در حالی که دنیائی از اختلافات در پروژه های سیاسی و اعتقاداتشان وجود دارد، داشتن “ذهنیت جنگ سرد” را رد می کنند. کشورهای امریکای لاتین هم با این ذهنیت مخالفند. وقتی که امریکا اجلاس قاره امریکا را فراخواند-به استثنای کوبا، ونزوئلا، و نیکاراگوئه-روئسای جمهوری مکزیکو و بولیوی آن را بایکوت (تحریم) کردند. دیگران به خاطر عدم دعوت آن کشورها خشم خود را ابراز کردند. “یکپارچگی تمام قاره اروپا” لویز اوبرادور گفت، تنها راه مواجه شدن با “خطری می باشد که جهان با زوال اقتصادی امریکا” مواجه است.^{۳۴}

مقاومت سرسختانه در مقابل آهنگ صدای آژیر جنگ سرد جدید فوریت چند قطبی گرائی را تأکید می کند. چند قطبی گرائی پادزهری است برای ناهماهنگی های تحمیل شده در جهان سرمایه داری که بیش از پانصد سال گذشته را شامل می شود، و عصر تک قطبی از آن حفاظت کرده است. اگر انسان می خواهد امیدی برای حل بحران های تمدنی عصر حاضر داشته باشد (از پاندمی تا فقر، از جنگ تا فاجعه زیست محیطی) باید یک سیاست خارجی بر اساس توسعه مستقل و همکاری علیه فعالیت مطیع سازی امپریالیست به وجود بیاورد. آن همکاری، در حالی که شکل می گیرد، تبدیل به یک سرزنش عمیق از تکنولوژی تفرقه اندازی برای سلطه شده است که به وسیله قدرت های استعمارگر و امپریالیست برای چندین قرن به کار گرفته شده است. این همکاری با منطق نظم نئولیبرالی در تضاد است، زمینه حرکتش را محدود می کند و کنترلش را بر اقتصاد ملل فقیر تضعیف می کند. چند قطبی گرائی قدمی است در جهت ابراز پروژه های آلترناتیوی که خارج از حوزه فعالیت های انباشت سرمایه انحصاری می باشد و به همین دلیل، ژرف ترین تهدیدی است که جهان غرب تاکنون با آن مواجه شده است. “خطرناک ترین سناریو،” برژینسکی در تخته شطرنج بزرگ نوشت، این است که “ائتلاف ضد هژمونی که اتحادش به علت ایدئولوژی نیست بلکه به خاطر نارضایتی های مکمل است.” برژینسکی البته از دیدگاه ژئوپلیتیکی نه اقتصاد سیاسی به آن نگاه می کرد. اما نارضایتی های مکمل که در حال نشان دادن خودش می باشد ریشه اش مادی است. این نارضایتی ها در رابطه با مسائل بنیانی مربوط به شأن و بقای انسان است. به همین جهت، از پان افریقانیست ها تا ائتلاف اوراسیا، پروژه های همکاری مابین ملل به اولین هدف های مجازات امپریالیست تبدیل می شود.

سه تز برای چپ

ادامه دارد